

یک قرن مداخله‌ی خارجی در ایران



یاسمین میظر



آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا، وینستون چرچیل، نخست‌وزیر انگلستان، ۱۹۵۲

درباره‌ی نویسنده

یاسمین میظر، پژوهشگر و فعال سیاسی ایرانی، سردبیر نشریه‌ی کریتیک و پژوهشگر ارشد دانشگاه آکسفورد است. مقالات و مصاحبه‌های متعددی از وی در زمینه‌ی مسایل ایران و خاورمیانه، امپریالیسم و اقتصاد سیاسی ایران منتشر شده است.

این مقاله بازخوانی مختصر مقاطع مشخصی است که قدرت‌های استعمارگر و امپریالیستی، طی یک سده‌ی گذشته، چه در دوره‌ی حکومت پهلوی و چه در طی ۴۲ سال حکومت جمهوری اسلامی، در امور ایران مداخله کرده‌اند.

در پایان جنگ دوم جهانی امپراتوری بریتانیا، در مقابل تحولات چشمگیر در اوضاع سیاسی، مجبور به ارزیابی (مجدد) وضعیت (جدید) در منطقه‌ی خاورمیانه گشت: سقوط امپراتوری آلمان، فروپاشی امپراتوری عثمانی، سرنگونی تزار روسیه و به‌قدرت رسیدن بلشویک‌ها هر یک به نحوی در برهم‌زدن موازنه‌ی قدرت در منطقه، به‌ویژه در کشورهایی همچون ایران که مورد مناقشه‌ی نیروهای بریتانیایی، روسی، آلمانی و عثمانی بودند، نقش داشتند. در سال ۱۹۱۹ قدرت استعمارگر بریتانیا مستعمره‌سازی ایران را مد نظر داشت اما افول سلطنت قاجار فرصت تدارک کودتایی به سرکردگی رضاخان، یکی از افسران ایرانی تیپ قزاق، را پیش روی دیپلمات‌های این کشور قرار داد. تنها یک سال پیش‌تر رضا خان، از جمله به خاطر (نقش‌اش در) هدایت نیروهای نظامی‌ای که شورش (جنگل) به رهبری میرزا کوچک‌خان را درهم شکسته بودند، به شهرت رسیده بود. این شورش بخشی از تلاش برای ایجاد یک جمهوری مستقل سوسیالیستی در استان گیلان در شمال ایران بود. برای درک منافع بریتانیا در ایران باید به اوایل سده‌ی بیست میلادی و تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۹۰۹ بازگردیم. بنا بر نظر ویلیام فین، استراتژی بریتانیا در خاورمیانه دو هدف را دنبال می‌کرد: «دفاع از موقعیت خود در هر دو سوی خطوط اصلی ارتباطات و تدارکات میان بریتانیا و هندوستان بریتانیا و جلوگیری از این که نفت ایران که اخیراً کشف شده بود و برای تأمین انرژی ناوگان سلطنتی و پیشبرد تحرکات جنگی به کار برده می‌شد، به چنگال بیگانگان بیفتد.»^۱

^۱ ویلیام تی فین، *عروج آمریکا و افول بریتانیا در منطقه‌ی خلیج فارس* (انتشارات پال گریو، هوندمیلز و نیویورک، ۲۰۰۸)، ص ۲-۳؛ رابرت جانسون، *امپریالیسم بریتانیا* (انتشارات پال گریو، هوندمیلز و نیویورک، ۲۰۰۳)، ص ۱۶۰، ۱۶۳؛ منوچهر محمدی، *مروری بر سیاست خارجی ایران دوران پهلوی* (انتشارات دادگستر، تهران، ۱۳۷۷/۱۹۹۸)، ص

لرد کرزن^۱ این موضوع را به روشنی بیان می‌کند:

«بنا به نظر من واگذاری یک دروازه در خلیج فارس به روسیه، در هر شکلی، تعدی عامدانه‌ای علیه بریتانیای کبیر، از میان بردن توجیه‌ناپذیر موازنه‌ی قدرت و تحریک بین‌المللی به جنگ به‌شمار می‌رود.»^۲

در دی‌ماه ۱۲۹۹، ژنرال ادموند "گردل" آبرونساید،^۳ فرماندهی نیروهای بریتانیایی در ایران، رضاخان فرماندهی گردان تبریز را به فرماندگی کل تیپ (تبریز) ترفیع داد. کمی بعد در همان سال واقعه‌ای که به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ایران مشهور است توسط سفارت بریتانیا در تهران هدایت شد.^۴ در روز سوم اسفندماه ۱۲۹۹ کودتایی بدون خونریزی موجب به قدرت رسیدن سید ضیاءالدین طباطبایی، نویسنده‌ی سیاسی طرفدار بریتانیا شد و رضاخان که اکنون هدایت کامل نیروهای نظامی در ایران را به دست گرفته بود به‌عنوان وزیر جنگ و کمی بعد به عنوان نخست‌وزیر احمد شاه، آخرین پادشاه سلسله قاجار، تعیین شد. در ابتدا رضا خان قصد تقلید از کمال آتاتورک (پایه‌گذار جمهوری ترکیه) و اعلام خود به‌عنوان رئیس‌جمهوری سکولار داشت اما در انتها تصمیم به شاه خواندن خود و تأسیس سلسله‌ای جدید تحت عنوانی ساختگی به نام پهلوی گرفت. پهلوی نام زبانی است که پیش از اسلام، در ایران دوران ساسانی، به کار می‌رفت. نخستین دولتی که شاه جدید را به رسمیت شناخت بریتانیا بود و مورخان بسیاری روابط نزدیک میان مأموران عالی‌رتبه‌ی بریتانیایی و شاه جدید را مستند کرده‌اند.

دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰، رضا شاه پهلوی و آلمان نازی

تاریخ دیگری را که باید به خاطر سپرد سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳)، تاریخ معاهده نفت با بریتانیا است. گرچه هواداران سلسله‌ی پهلوی از آن به‌عنوان معاهده‌ای به نفع ایران حمایت می‌کردند، ادعایی که به‌غایت دروغ است. براساس این قرارداد به شرکت نفت آنگلو پرشین^۵ اجازه داده شد منطقه‌ی تحت کنترل خود را انتخاب کند. اگرچه این منطقه باید ۲۶۰ هزار کیلومتر (۱۰۰ هزار مایل) مربع کوچک‌تر از قبل بود، شرکت پرداخت وجوهی سالانه در عوض مالیات بر درآمد و

^۱ Lord Curzon

^۲ ویلیام انگداهل، یک قرن جنگ: سیاست نفتی آنگلو-آمریکن و نظم نوین جهانی (پلوتو پرس، لندن)، ص ۲۰

^۳ General Edmund "Tiny" Ironside

^۴ سیروس غنی، (۶ ژانویه ۲۰۰۱). ایران و عروج رضا شاه: از فروپاشی قاجار تا حاکمیت پهلوی (آی بی تاریخس)، ص ۱۴۷، شابک: ۹۷۸-۱-۹۷۸-۶۲۹-۸۶۰۶۴-۴

^۵ Anglo Persian Oil Company (APOC)

پرداخت سالانه حداقل ۷۵۰ هزار پوند به دولت ایران در ازای معافیت از مالیات بر واردات و تعرفه‌های گمرکی را قبول کرد و دولت ایران حق الغای قرارداد را به دست آورد. در حقیقت این قرارداد به تمدید امتیازنامه‌ی داریسی،^۱ که در اوایل قرن بیستم منعقد شده بود، مشروعیت می‌بخشید.

در اواسط دهه‌ی ۱۳۱۰ رضا شاه تعدادی «قرارداد توسعه» با آلمان نازی به امضا رسانده بود و صدها آلمانی مشغول برپایی کارخانجات، ساخت راه، راه‌آهن و پل بودند و آدولف هیتلر و رضا شاه پهلوی رابطه‌ای نزدیک داشتند. در سال ۱۹۳۶ هیتلر ایرانیان را، از آنجا که «آریایی‌های ناب» به شمار می‌آمدند، از قوانین نورنبرگ مصون اعلام کرد. در سال ۱۹۳۹ روابط دو کشور به علت اهدای ۷۵۰۰ نسخه کتاب از طرف آلمان به ایران، که کتابخانه علمی آلمانی نام داشت و معطوف به پذیراندن نظریه‌ی قرابت رایش ناسیونال سوسیالیست و فرهنگ آریایی ایران به ایرانیان بود، توسعه بیشتری یافته بود.^۲

بنا بر گفته رزون^۳ در بسیاری از نشریات، دروس، سخنرانیها و مراسم پرو-نازی تشابهاتی میان هیتلر و رضا شاه ترسیم می‌شد و جذب و محسنات «فورر-پرینزیپ» (اصل پیشوا) مورد ستایش قرار می‌گرفت.^۴

در خلال جنگ جهانی دوم متفقین به رهبری بریتانیا خواستار اخراج ساکنان آلمانی از ایران شدند اما رضاشاه با این درخواست موافقت نکرد. اشغال ایران توسط نیروهای بریتانیا و شوروی، با هدف اعلام‌شده ضمانت خطوط تدارکات به اتحاد شوروی، حفاظت از حوزه‌های نفتی ایران و محدود کردن نفوذ آلمان در ایران، در شهریور ۱۳۲۰ به وقوع پیوست.

ناوگان سلطنتی انگلستان به همراه ناوگان سلطنتی استرالیا از جنوب از طریق خلیج فارس حملات خود را آغاز کرد و در همین حین نیروهای هوایی و زمینی مشترک‌المنافع بریتانیا از عراق وارد خاک ایران شدند. اتحاد شوروی اشغال را از شمال آغاز کرد و استان‌های شمالی ایران را تصرف کرد. نیروهای هوایی و دریایی (شوروی) نیز در این تحرکات مشارکت داشتند.

شش روز پس از اشغال و تصرف ایران توسط نیروهای متفقین، نام لشکرهای بریتانیایی مشهور به «یگان‌های عراق» تحت فرماندهی سپهبد ادوارد کویینان به «نیروهای ایران (پرشیا) و عراق» (پایه فورس) تغییر داده شد. پایه فورس متشکل از یگان‌های پیاده نظام هشتم و دهم

^۱ D'Arcy Concessions

^۲ آلن‌زوسکی، ۱۹۴۴، ص ۱۶۱

^۳ Rezun

^۴ رزون، ۱۹۸۲، ص ۲۹

هندوستان، تیپ زرهی دوم هندوستان، تیپ سواره‌نظام چهارم بریتانیا (که بعدها به تیپ سواره‌نظام نهم تغییر نام یافت) و تیپ پیاده‌نظام بیست‌ویکم هندوستان بود. بنا بر اخبار نیویورک تایمز، نیروهای اشغالگر متفقین مشتمل بر ۲۰۰ هزار سرباز و دارای هواپیما، تانک و توپخانه مدرن بودند. رضاشاه بدون هیچ تشریفاتی خلع ید و تبعید شد. او را بریتانیایی‌ها به قدرت رساندند و پس از مخاطره‌آمیز انگاشت‌نش از قدرت عزل کردند. وی حتی هنگامی که در یک کشتی عازم آفریقا بود خود را برای تبعیدی کوتاه‌مدت در راه هندوستان می‌پنداشت. رضاشاه به نفع پسرش محمدرضا شاه، که تا هنگام تبعید در سال ۱۳۵۷، به قدرت رسیدن خود را مدیون نیروهای خارجی می‌دانست، از سلطنت کناره‌گیری کرد.

دهه‌ی ۱۳۳۰ و کودتای ۲۸ مرداد

در اسفند ۱۳۳۱، قانون ارائه شده توسط دولت ملی‌گرای محمد مصدق منجر به ملی‌شدن شرکت بریتانیایی نفت ایران و انگلیس و الغای امتیازات ماحصل قرارداد داریسی منعقد ۱۸۷۲ و قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس شد. تلاش مصدق برای حسابرسی از مدارک این شرکت و محدود کردن کنترل ذخایر نفتی ایران توسط این شرکت به جایی نرسید و مجلس ایران رأی به ملی‌شدن نفت ایران داد. بریتانیا تحریم نفت ایران را سازمان داد و ارتش خود را برای در دست گرفتن کنترل پالایشگاه آبادان، که در آن دوران از بزرگ‌ترین پالایشگاه‌های نفت جهان بود، به حرکت درآورد. اما کلمنت اتلی، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، به جای آن تصمیم به افزایش تحریم اقتصادی گرفت.

هنگامی که وینستون چرچیل به قدرت رسید همکاری با آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا، را برای براندازی دولت منتخب در تهران آغاز کرد.

بنا بر نظر استفن کینزر در کتاب تمام مردان شاه «کرمیت روزولت به‌سرعت با خرید مطبوعات ایران از طریق رشوه کنترل آن‌ها را بدست گرفت و اقدام به نشر تبلیغات علیه مصدق کرد. او متحدانی در میان روحانیان به دست آورد و شاه را متقاعد کرد که مصدق تهدیدی (علیه او) است. آخرین مرحله شامل اقدامی پر هیجان در دستگیری مصدق در نیمه شب در منزل خویش بود. اما کودتا نافرجام ماند. مصدق از آن مطلع شد و به مقابله برخاست و صبح روز بعد از طریق رادیو پیروزی خود را اعلام کرد.» این اتفاق در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به وقوع پیوست. مصدق ده‌ها تن از ارتشیان طرفدار شاه را دستگیر کرد. ژنرال فضل‌الله زاهدی که یکی از نظامیان اصلی طرفدار شاه بود مجبور شد مخفی شود و شاه از کشور گریخت.

اما روزولت بازنايستاد و سه روز بعد کودتای دیگری تدارک دید. این کودتا به موفقیت رسید. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، توده‌های «اجاره‌ای» که با حمایت سیا خریداری و سازمان داده شده بودند به

خیابان‌ها هجوم آوردند. روحانیان نیز در حمایت از کودتای سیا نقشی اساسی ایفا کردند.^۱ برخی از منابع مالی سیا به واسطه‌ی آیت‌الله محمد بهبهانی طرفدار شاه، که گروه‌های مذهبی را روانه میدان‌ها کرد، ارسال شد. آیت‌الله کاشانی، متحد سابق مصدق، که اکنون به‌تمامی از نخست‌وزیر ملی‌گرا روی‌گردان شده بود و از شاه حمایت می‌کرد نیز نقش بسزایی داشت. اسم رمز این عملیات آژاکس بود. مصدق برکنار و دستگیر شد و مابقی عمر خود را در بازداشت خانگی گذراند.

در سال ۲۰۱۳ سیا برای نخستین بار به دست داشتن در کودتای ۲۸ مرداد بر علیه نخست‌وزیر منتخب ایران اعتراف کرد.

یک ماه پس از کودتا، در شهریور ۱۳۳۲، یک سرهنگ ارتش آمریکا که برای سیا کار می‌کرد به ایران فرستاده شد تا به تشکیل سازمان اطلاعات کشور یاری رساند. مدتی بعد چندی از افسران سیا، از جمله سرلشکر هربرت نورمن شوارزکوف، که در اجرای عملیات مخفی و ضد جاسوسی تخصص داشتند به ایران فرستاده شدند و به آموزش اولین نسل کارمندان سازمان اطلاعات مخوف شاه، ساواک، پرداختند.

در همان دهه ایالات متحده به آغاز برنامه‌ی هسته‌ای ایران یاری رساند. ایران نخستین رآکتور و سوخت اتمی خود را از ایالات متحده دریافت کرد.

مداخلات خارجی در دهه‌ی ۱۳۴۰

دومین شاه پهلوی، مانند پدر خود به‌مد کودتای مشترک بریتانیا و ایالات متحده به قدرت بازگشت اما این در زمانی صورت پذیرفت که ایالات متحده در حال جایگزینی بریتانیا به عنوان قدرت هژمون جهانی بود. در دهه‌ی ۱۳۴۰ این ایالات متحده بود که تکلیف حاکمان ایرانی را تعیین می‌کرد. جان اف. کندی مداخله کرد و شاه را به انجام انقلاب سفید، که انقلاب شاه و ملت نیز نامیده می‌شد، واداشت. این اوج اصلاحاتی بود که دولت کندی به عنوان بخشی از استراتژی جهانی ترغیب توسعه‌ی سرمایه‌دارانه دولت‌های وابسته بدان فرمان داد. شاه امیدوار بود تا با این اصلاحات نفوذ زمینداران را از میان ببرد و حمایت دهقانان را جلب کند. اما مهم‌ترین مصوبه «انقلاب»، یعنی اصلاحات ارضی، تعدادی کشاورز مستقل پدید آورد اما در غیاب اقدامات اقتصادی در پشتیبانی از آنان بخش بزرگی از دهقانان به کارگران بی‌زمین تبدیل و نهایتاً مجبور به کوچیدن به شهرها و گاه به زاغه‌نشینها در حومه‌ی شهرهای بزرگ گشتند. در کشوری که حاکم مطلق، یعنی شاه، اذعان داشت که دو حزب موجود احزاب «بله» و «البته» بودند اعطای حق رأی به زنان بی‌معنی بود.

^۱ میخائیل اکس وورثی (۲۰۱۳). *ایران انقلابی: تاریخ جمهوری اسلامی*. انتشارات دانشگاه آکسفورد، ص ۴۸

دهه‌ی ۱۳۵۰ و دوران پیشانقلابی

برخی مورخان معتقدند که ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در میان سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۴ شاه را به‌عنوان آلت دست و دست‌نشانده‌ی خود فعالانه به کار گمارد.^۱ بی‌تردید این دو روابطی نزدیک داشتند و در دهه‌ی ۱۳۵۰ ایران مقادیر زیادی تسلیحات نظامی از آمریکا خریداری کرد.

در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) جیمی کارتر ریاست جمهوری آمریکا را بر عهده داشت و علی‌رغم لفاظی در مورد حقوق بشر رابطه‌ی نزدیک او با شاه ایران را تا روز سقوط وی از قدرت ادامه داد. کارتر به‌هنگام ملاقاتش از ایران در نخستین سال ریاست جمهوری‌اش شاه را ستود و از ایران به‌عنوان «جزیره‌ی ثبات» در خاورمیانه نام برد. نظر جیمی کارتر، رئیس‌جمهور ایالات متحده، هنگامی به اعتراضات و تظاهرات در ایران جلب شد که دیگر کار از کار گذشته بود. در کالبد شکافی وقایع سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ تحلیلگران سیاسی آمریکا را متهم به عدم درک گسترده‌ی اعتراضات بر علیه شاه کرده‌اند. به نظر گری سیک، که در شورای امنیت ملی ایالات متحده شاغل بود، درباره‌ی وقایع ایران و به‌ویژه در مورد جنبش اپوزیسیون «فقدان اطلاعات واقعی خیره‌کننده بود».

علی‌رغم همکاری نزدیک میان سیا و ساواک، اوضاع این‌چنین بود. سفیر ایالات متحده در ایران به سایروس وانس، وزیر امور خارجه، در مورد این‌که جایی برای نگرانی نیست مرتباً اطمینان می‌داد. اما هم او و هم نیروهای امنیتی، غرق در ایدئولوژی جنگ سردی بودند و تنها چپ را دشمن می‌شمردند چنان‌که در ابتدا نیروی جنبش مذهبی را دست کم گرفتند و پس از مسجلی‌گشتن عدم امکان حفظ شاه در قدرت، برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به آیت‌الله خمینی و متحدانش تلاش و مانع استفاده نیروهای چپ از اوضاع انقلابی شدند. همه‌ی اینها بخشی از یک مداخله‌ی نامحسوس بود. سلطنت‌طلبان و برخی مخالفان جمهوری اسلامی تئوری‌های توطئه‌ی متنوعی درباره‌ی مأموریت ویژه‌ی ژنرال هویزر در دی‌ماه ۱۳۵۷ را شایع کرده‌اند. آنچه در این مورد قابل اطمینان به شمار می‌رود توصیه‌ی هویزر به شاه برای ترک کشور و جلوگیری از انجام کودتایی محتمل توسط ژنرال‌های وفادار به اوست. اسناد علنی‌شده متعلق به ایالات متحده نشانگر ارسال پیامی از طرف آیت‌الله خمینی به ایالات متحده برای انجام معامله، ده روز پس از ترک کشور توسط شاه در دی‌ماه ۱۳۵۷، است. وی در مقابل استفاده‌ی جیمی کارتر از نفوذ خویش در ارتش برای کسب قدرت توسط او پیشنهاد آرام کردن مردم را ارائه می‌دهد. ثبات از نو برقرار خواهد گشت و از شهروندان آمریکایی ساکن ایران حفاظت خواهد شد.^۲

^۱ جیمز آ بیل، عقاب و شیر: تراژدی روابط ایران و آمریکا (۱۹۸۹)

این پیام به رئیس‌جمهور ایالات متحده در سال ۲۰۱۶ علنی شد اما سه سال بعد از آن در سال ۲۰۱۹، در چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی، بود که اظهارنظرها و تحلیل‌ها در زمینه‌ی این یادداشت مورد توجه قرار گرفت و مذاکرات محرمانه کابینه‌ی کارتر بلافاصله پس از فرار شاه از تهران را آشکار ساخت. علی‌رغم این‌که وظیفه‌ی هویرز بازداشتن ژنرال‌های طرفدار شاه از اقدام به کودتا بود، او در حقیقت به آنان برای اجرای چنین کودتایی در صورت احتمال به قدرت رسیدن نیروهای چپ چراغ سبز نشان داده بود. این قرارداد سری نشانگر آن است که هیأت حاکمه‌ی ایالات متحده، بیش از اسلام‌گرایان، از چپ‌گرایان، به‌ویژه از کارگران که اعتصابات‌شان کشور را فلج کرده بود، واهمه داشتند. در امتداد سنت «دخالت ایالات متحده در امور دیگران»، و بیش از آن در مقطع جنگ سرد، اتحاد با اسلام‌گرایان بر علیه نیروهای سکولار و چپ‌گرا گزینه مناسبتری بود. نقشه مورد توافق دولت کارتر و رهبر انقلاب (از طریق مشاوران سکولارش همچون قطب‌زاده، یزدی و دیگران) سازمان‌دادن انتقال مسالمت‌آمیز قدرت (سیاسی) بود. آنچه این توافق را نقش بر آب کرد رویدادهای شگرف ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بود.

درباره‌ی وقایع پس از انقلاب ایران و تسخیر سفارت ایالات متحده در تهران توسط «دانشجویان خط امام» مقالات متنوعی به انتشار رسیده است. آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفته تلاش حداکثری حکومت نوپا در انهدام اسناد متعلق به سیا است، که در سفارت به چنگ آمده بود.

دهه‌ی ۱۳۶۰-مداخله‌ی ایالات متحده در شکل ماجرای ایران-کنترا

بسیاری بر این عقیده اند که مداخلات ایالات متحده در (امور) ایران در سال ۱۳۵۷ به پایان رسید. این اشتباه محض است. نخست با واقعه ایران-کنترا مواجه می‌شویم. این واقعه‌ای ساختگی نبود. تا آنجایی که به حاکمان جدید ایران مربوط می‌شد، به گروگان گرفتن شهروندان غربی، چه در ایران و چه در لبنان، بخشی از نقشه برای منحرف کردن اذهان عمومی از مبارزات بالنده‌ی کارگران، تثبیت قدرت حکومت نوپا و منحرف کردن افکار از سرکوبگری فزاینده این حکومت بود.

گروگان‌های سفارت امریکا در پی توافقی پنهانی با نامزد جمهوری خواه ریاست جمهوری ایالات متحده، رونالد ریگان، آزاد شدند که این امر به ریگان در شکست دادن رئیس‌جمهور دمکرات وقت، جیمی کارتر، در سال ۱۹۸۰ کمک شایانی نمود. این توافق، چند سال بعد راه را برای موافقتنامه پنهانی دیگری میان ایران و ایالات متحده، که به ایران گیت مشهور است، هموار کرد که

^۲ دو هفته در ژانویه: ملاقات محرمانه آمریکا با خمینی

در پی آن گروگان‌های آمریکایی که به اسارت حزب‌الله لبنان در آمده بودند به‌عنوان بخشی از یک معامله‌ی پیچیده آزاد شدند. «واقعۀی ایران-کنترا» این بود: مبادله‌ی گروگان‌ها با تسلیحات اسرائیلی برای کمک به ایران در پیشبرد جنگ «ضد عربی‌اش» بر علیه عراق. ایران با سپردن وجوه در یک بانک سوئیسی از طریق یک حساب بانکی، که به نیروهای ضد ساندینیست نیکاراگوئه‌ای مشهور به «کنترا» متعلق بود، و همچنین از طریق صدور نفت به اسرائیل پول این تسلیحات را پرداخت کرد.

بنا بر نظر بنیاد مطالعات یافا^۱ در دانشگاه تل آویو فروش تسلیحات نظامی از طرف اسرائیل به ایران در این دوره، که شامل قطعات یدکی جنگنده‌های اف-۴ ساخت آمریکا نیز بود، بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار است.^۲ همچنین بنا بر گزارش روزنامه‌ی تایمز، در خلال سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ «اسرائیلی‌ها برای به سرانجام رساندن بخش مالی این معاملات حساب‌های بانکی مختلفی نزد بانکهای سوئیسی تنظیم کردند». علاوه بر تسلیحات اسرائیلی، بنا بر گزارش مورخ نوامبر ۱۹۸۷ کمیته‌ی کنگره‌ی ایالات متحده که مسئول رسیدگی به واقعۀی ایران-کنترا بود، «فروش تسلیحات نظامی آمریکایی به ایران از طریق اسرائیل، در پی اخذ تأییدیه از رئیس‌جمهور رونالد ریگان، در تابستان سال ۱۹۸۵ آغاز شد. در نوامبر ۱۹۸۵ دومین محموله‌ی موشک‌ها به ایران فروخته شد». این دومین فروش، نخستین وجوهی را که به کنتراهای نیکاراگوئه ارسال شد فراهم کرد. برای به سرانجام رساندن پنهانی و به‌دور از چشمان کنگره‌ی این تراکنش، سکورد و حکیم شرکتی با نام گروه بین‌المللی تجارت تکنولوژی استانفورد،^۳ که غالباً «شرکت» خوانده می‌شد، تأسیس کرد. برای حمل دومین محموله‌ی تسلیحات نظامی، اسرائیل مبلغ یک میلیون دلار به یک حساب بانکی در بانک سوئیسی^۴ که به «شرکت» وابسته به سکورد-حکیم لیک ریسورس^۵ متعلق بود، واریز کرد. این حساب قبلاً تنها در امور مرتبط با کنتراهای نیکاراگوئه مورد استفاده قرار گرفته بود.^۶

^۱ Jaffe Institute for Strategic Studies

^۲ مارشال، جاناتان؛ اسکات، پیتز دیل؛ هانتز، جین (۱۹۸۷). *ارتباط ایران-کنترا: تیمهای سری عملیات مخفیانه در دوران ریگان*. بلک رز بوکس، ص ۱۷۱. برگرفته از نسخه اصلی در تاریخ ۱۰، ۲۰۱۴، ۰۳. بازیافت به تاریخ ۲۵، ۱۰، ۲۰۱۹. نخستین فروش‌ها شامل قطعات یدکی جنگنده‌های فانتوم اف-۴؛ معامله بعدی در اکتبر ۱۹۸۰ شامل قطعات جنگی تانکهای ساخت آمریکا نیز بود

^۳ Secord and Hakim. Stanford Technology Trading Group International

^۴ Swiss Bank

^۵ Secord-Hakim Lake Resources

^۶ گدراپر، تئودور. خطی بسیار باریک: وقایع ایران-کنترا (انتشارات هیل و ونگ، نیویورک)، ۱۹۹۱، ص ۱۷

مقامات ارشد حکومت ایران در این ماجرا مستقیماً دخیل بودند. اعتقاد بر این است که عالی‌ترین مقامات حکومت شخصاً این معاملات را تأیید کرده و آیت الله رفسنجانی و اعضا خانواده‌اش در این مذاکرات پیچیده با نمایندگان دولت ریگان، الیور نورث و رابرت مک فارلین، شرکت داشته‌اند.

در پایان ماجرا، آنانی که مدعی «مبارزه با امپریالیسم» بودند اعتبار خود را به‌تمامی از دست دادند- چراکه معاملاتشان به نفع ایالات متحده، اسرائیل و کنترهای نیکاراگوئه بود!

دهه‌ی ۱۳۷۰ و قرن جدید میلادی: مداخلات اقتصادی نولیبرالی

در نخستین ربع قرن گذشته مداخله‌ی نظامی و یا کودتا توسط مورد علاقه‌ترین ژنرال، استمرار استثمار اقتصادی ایران توسط بریتانیا را تضمین می‌کرد. در دهه‌ی ۱۳۷۰، تا آنجایی که به ایران مربوط می‌شد، سلطه‌ی اقتصادی، همانند دیگر نقاط جهان، از طریق ادغام در سیستم سرمایه‌دارانه‌ی نولیبرال جهانی میسر بود. علی‌رغم تمامی لفاظی‌ها و شعارهای سیاسی بر علیه «غرب»، ایران به‌طور فزاینده‌ای به بخشی از سرمایه‌ی مدرن جهانی مبدل شده است.

پاراگراف زیر از گزارش بانک جهانی در رابطه با اقتصاد کشور خلاصه‌ی مستدلی از اوضاع را به‌دست می‌دهد:

«مقامات ایرانی، همچنان که در سند چشم‌انداز بیست ساله و همچنین در ششمین برنامه‌ی پنج‌ساله توسعه‌ی ۲۰۱۶-۲۰۲۱ مشهود است، استراتژی همه‌جانبه‌ای که اصلاحات بر مبنای بازار را دربر می‌گیرد اتخاذ کرده‌اند. ششمین برنامه‌ی پنج‌ساله توسعه بر سه ستون استوار است: این شامل توسعه‌ی یک اقتصاد انعطاف پذیر، پیشرفت در علم و تکنولوژی و ترویج و تشویق برتری فرهنگی است. در بعد اقتصادی، برنامه‌ی توسعه، رشد سالانه‌ی اقتصادی ۸٪ و اصلاح شرکت‌های متعلق به دولت، بخش مالی و بانکی و تخصیص و مدیریت درآمدهای نفتی به‌عنوان اولویت‌های پایه‌ای دولت در این دوره‌ی پنج‌ساله را مد نظر دارد»^۱.

باید به دو واژه‌ی خصوصی‌سازی و بیشینه‌سازی سود به خاطر «رشد» (به علاوه پایان دادن به یارانه‌های رفاه اجتماعی) توجه نمود- آیا این واژگان آشنا به گوش نمی‌رسند؟ نتایج حاصل از اتخاذ این سیاست‌ها در ایران به‌روشنی نمایان است.

سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد که حاکم بر اقتصاد کشور هستند پس از خاتمه‌ی جنگ ایران و عراق آغاز شدند. رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت، تنها از مشورت اقتصاددانان نولیبرال استفاده می‌کرد و دولت‌های بعدی هم در همکاری نزدیک با صندوق بین‌المللی پول «برنامه‌ی تعدیل

^۱ www.worldbank.org/en/country/iran/overview

ساختاری» مورد توصیه‌ی آن و خصوصی سازی، کاهش و نهایتاً لغو تمامی یارانه‌ها را به کار بسته‌اند.

همچنانکه اسماعیل حسین زاده بیان می‌کند «اعتقاد کور دولت روحانی به جادوی رقابت آزاد فقدان اهداف، راهکارها و سیاست‌های کلان اقتصادی به شدت مورد نیاز در (برنامه اقتصادی) دولت وی را توضیح می‌دهد. به علاوه، عدم کنترل دولت بر ذخیره‌ی پولی، بازار ارز، سیستم و بنیادهای مالی، واردات و صادرات کشور و غیره را نیز توضیح می‌دهد. آموزه‌ی دست کشیدن از اقتصاد، که مترادف با شانه خالی کردن از وظایف و یا مسئولیت‌هاست، در مواجهه با مشکلات روزافزون، تحت عنوان «قداست» مالکیت خصوصی و «جادوی» رقابت آزاد توجیه می‌گردد. عدم توجه به برنامه‌های بخش عمومی، چه در حیطه‌ی خدمات اجتماعی و چه در حیطه‌ی پروژه‌های عمرانی، در کاهش شدید سهم بودجه‌ی کشور که به چنین خدمات و پروژه‌هایی اختصاص یافته است قابل رؤیت است: کاهش از ۲۲ درصد بودجه‌ی کشور در سال ۱۹۹۱ به کم‌تر از ۱۰ درصد در حال حاضر»^۱.

نیازی به توضیح چگونگی تشدید شکاف طبقاتی توسط این اوضاع و ایجاد زمینه‌ای فلاکت‌بار در خلال همه‌گیری ویرانگر کرونا نیست. به بیانی دیگر، تأثیر مداخلات امپریالیستی و پرو-کاپیتالیستی در صد سال گذشته، از ۱۲۹۹ تا امروز، بر مردم ایران بسیار مخرب‌تر از مجموع مداخلات و کودتاهای نظامی بوده است.

^۱ <https://www.counterpunch.org/2018/10/03/neoliberal-economics-the-plague-of-irans-economy/>